

آخرین پادشاه غسان را آورده (نسخه خطی ۱۴۸۸، برگ ۲۳۲؛ نسخه خطی ۵۰۵۳، برگ ۱۹۸ v)، حکایت کرد که حسان بن ثابت شاعر، هنگامی که فرستاده شاهزاده خود را به او معرفی کرد، بی درنگ دست خود را برای دریافت هدیه‌یی که به همراه آورده به سوی او دراز کرد. او این داستان را با خلاصه‌یی از نامه ابو اسحاق صابی چنین دنبال می‌کند: قال مؤلف الكتاب و انا استحسن لابی اسحاق الصابی فصلا من کتاب له الی ابی القاسم بن عباد فی التمثیل بهذه القصه وهو ورد اطلال الله بقاء سیدنا ابوالعباس احمد بن الحسن و ابو محمد جعفر بن شعیب حاجین فعرجا الی مسلمین و عاजा علی مسلمین فحین عرفتهما و قبل ان ارد السلام علیهما مددت الید الی ما معهما کما مدها حسان بن ثابت الی رسول جبلة ابن الایهم الخ^{۳۴}.

همین قسمت جدا شده از نامه صابی در میان قطعات منتخب

برگزیده نسخه‌یی جدید است که به سال ۲۸۴ هجری تهیه شده است. این نسخه مدتها بعد از نسخه نخستین تحریر یافته، ولی هنوز در زمان حیات سلطان محمود و خلیفه القادر بالله بوده است. (نگاه کنید به چاپ دمشق، ج ۴، ص ۲۷۵ و ۱۶۰). از «یتیمه الدهر» در «لطائف المعارف»، ص ۴۳، و در «خاص الخاص» ص ۶۹، عباراتی ذکر شده است. نام «سحر البلاغه» در «یتیمه الدهر»، ج ۲، ص ۱۷، ذکر شده است؛ ذکر نام «مبجج» در «احسن المحاسن» (نسخه خطی عربی کتابخانه ملی، به شماره ۳۳۰۶، برگ ۱۳/۲۷۷۰ و ۲۸ و ۵۴۷۰، ۷۰-۷، و غیره) و در «ایجاز»، چاپ والتون، ص ۴۲، در «ثمار القلوب»، ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۲، و ج ۶، ص ۵۱۷، و ج ۹، صفح ۳۹۳ - ۳۹۲ و ۳۹۶). و در «خاص الخاص»، ص ۵۵، آمده است. آخرین فصل «سحر البلاغه» گزیده‌یی است از «مبجج». «خاص الخاص» که در زمان سلطنت سلطان مسعود تألیف شده است. (نگاه کنید به چاپ تونس، صص ۱۸۰ و ۱۶۹).

۳۴. ترجمه خلاصه نامه صابی: «مؤلف کتاب گوید: من قسمتی از نامه ابو اسحاق الصابی را که به ابو القاسم بن عباد نوشته بود، پستیدیم که به این داستان تمثیل بسته بود و آن این که سرور ما ابو العباس احمد بن حسن که خدایش باقی بدارد، و ابو محمد جعفر بن شعیب از پی دیدارم آمدند. لنگ لنگان، پوزش خواهانه، به من نزدیک شدند و خمیده قامت بر من سلام گفتند. هنگامی که آن دو را شناختم و پیش از آن که سلام آنان را جواب گویم، دست خود را به سوی آنچه با آنان بود دراز کردم، چنان که حسان بن ثابت دست خود را به سوی فرستاده جبلة بن الایهم دراز کرد. الخ.»

از این نویسنده شهیر در «یتیمه‌الدهر»، ج ۲، ص ۲۷، نقل شده و در آن ثعالبی چنین توضیح می‌دهد: و قرأت له (از صابی) فصلا من کتاب فی ذکر صله وصلت منه (از عضدالدوله) الیه استسخرفته جداً و هو ورد اطلاق الله بقاء سیدنا ابوالعباس الخ^{۳۵}. از این دو عبارت به وضوح آشکار می‌شود که «غرر اخبار الملوك» و «لطائف المعارف» و «یتیمه‌الدهر» تألیف يك مؤلف هستند، یعنی ابومنصور عبدالملك الثعالبی.

بخش مهم «غرر اخبار الملوك»، در این مجلد که در دست ما است و تنها بخشی که به نظر ما برای انتشار مفید و مناسب آمده است، بخشی است که به تاریخ پادشاهان ایران تعلق دارد. تألیف آن و پیدایش «شاهنامه فردوسی» به تقریب در يك عصر و در يك محیط، و همچنین با استفاده از منابع واحد بوده است. بخشهای دیگر این اثر اهمیتی از نوع درجه دوم دارند. این بخشها عبارتند از روایاتی پراکنده درباره پادشاهان پیامبر (یوسف، داوود و سلیمان) و درباره شاهانی که فرعون نامیده می‌شوند؛ تاریخ مختصر شاهان یمن، شاهان عرب سوری و عراق؛ تاریخ شاهان روم و ملاحظاتی کوتاه درباره اسکندر، بطالسه (یا بطلمیوسیان) و عده‌یی از امپراطوران (اگوست^{۳۶}، قسطنطین؛ ژوستینین و غیره) و سه فصل درباره عقاید و آداب هندوان و ترکان و چینیان. تاریخ محمد [مصطفی (ص)] و آغاز تاریخ ابوبکر.

گاه مؤلف بازتابی از واقعیت‌های درونی و اعتقادی خویش را آشکار می‌سازد و بدین ترتیب امپراطوری روم شرقی و اسلام را مقایسه می‌کند، هرچند که آنها خالی از اغتشاش نیستند. ولی تشابه اتفاقات شگرفی را که در این دو کشور روی داده می‌شمرد و نشانه‌هایی از ویژگیها و موقعیتهایی را که حکومت سلطنتی، آن دو را باهم همانند می‌سازد می‌نمایاند.

۳۵. برای او خواندم (از صابی) قسمتی از نامه را درباره هدیه‌یی که از او (عضدالدوله) رسیده که آن را سخت ظریف یافتم و آن این که: و هو ورد اطلاق الله بقاء سیدنا ابوالعباس، الخ.

۳۶. یا اوگوستس (۶۳ ق. م. - ۱۴ م.) که حضرت مسیح در بیت‌الحم (فلسطین) در زمان او تولد یافت. - «المنجد».

برعکس، می‌توان فرض کرد که آن بخش از این اثر که به آن دسترسی نیافته‌ایم دربارهٔ حوادث نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری، مربوط به تاریخ آل بویه، سامانیان، آل حمدان و دیگر دودمانهای همعصر مؤلف، و در باب پیدایش خاندان سبکتکین و تاریخ امارت سلطان محمود در شمار اطلاعات دست اول بوده‌اند.

کتبی که مؤلف برای نوشتن تاریخ خود مورد استفاده قرار داده بر دو نوعند: یکی تاریخ عمومی جهان که به‌طور کلی آن را دنبال کرده، ولی از آن منابع نام نبرده است، و دیگر استفاده و التقاطی است که از کتب تاریخی کرده است. ولی چندبار از تاریخ حمزه اصفهانی، ابن خردادبه و طبری نقل خبر می‌کند. مطالبی که از حمزه اصفهانی نقل کرده این‌گونه آغاز می‌شود: «قال حمزه الاصفهانی»، بی‌آن‌که جای دقیق آن را تعیین کند، و همگی زیر عنوان «تاریخ الامم» یا «تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء» که گوئوالد به‌چاپ رسانده است می‌باشد.

رساله‌یی دربارهٔ از میان بردن کتابها به دستور اسکندر و قتل عام راهبان در بابل (نسخهٔ خطی ۱۴۸۸، برگ ۲۴۳۷) یا نسخهٔ خطی ۵۰۵۳، برگ ۲۱۰۷) که با این جملات آغاز شده: «وقال حمزه بن الحسن الاصفهانی فی کتابه کتاب تواریخ کبار الامم»، از همین اثر. (و نه آن‌گونه که ظاهراً بنظر می‌آید، از اثر دیگری از حمزه) اقتباس شده است.^{۲۷}

اطلاعاتی که ثعالبی از تاریخ ابن خردادبه اخذ کرده است، به‌طور منجز نشان نمی‌دهد که این اثر دارای اهمیت تاریخی باشد، بدان‌گونه که مسعودی از آن کتاب تمجید کرده است.^{۲۸} با این‌همه، چند خبر مأخوذ از تاریخ مسعودی درخور توجه است، به‌خصوص ملاحظاتی که دربارهٔ تاریخ افسانه مانند زرتشت (همین ترجمه

۲۷. نگاه کنید به «سالنامه حمزه اصفهانی»، Libri X، چاپ گوئوالد، ص ۲۲. گزیده‌هایی که بیرونی، درگاه شمار خود، ذیل نام حمزه آورده نشان می‌دهد که ظاهراً همگی از همین متن است که ما در دست داریم. محقق نیست که عنوان «کتاب تواریخ کبار الامم» که او ذکر می‌کند (چاپ ساکو، ص ۱۰۵) اثر جداگانه‌یی باشد.

صص ۱۷۱ - ۱۶۷)، و عناوین رسمی بهمن یا کی اردشیر (ترجمه، ص ۲۳۵) دارد که در «تاریخ طبری» نیز دیده می‌شود. اشعار عربی و فارسی از بهرام گور، چگونگی مرگ مزدک، (ص ۳۹۰) ترجمه و عبارات منقول از «تاریخ طبری» که به‌طور کلی و دقیقاً رونویسی شده و یا مختصر گردیده است. یک اشتباه در بازنویسی جمله‌یی که مدت حکومت اولین پادشاه اشکانی را تعیین می‌کند روی داده است (ص ۲۸۵ = «تاریخ طبری»، ج اول، ص ۷۰۶ و ۷۰۹)، همچنین «ماه» نام محلی راکه در آن بهرام گور مفقود شد، به «ماه الکوفه = دینور» تغییر داده است (ص ۳۶۴ = «طبری»، ج اول، ص ۸۶۵). در تاریخ پادشاهان پیامبر، مؤلف از «المبرد» و «نوادر»، تألیف ابوحارث جمین (یا جمیز)^{۳۹}، و همچنین از چندتن از مفسران سلف قرآن، چون عطاء خراسانی، ابوعاصم، سوری، قساره، و عبدالرحمن بن زائد (البته با واسطه) نقل و روایت می‌کند؛ نگرشی خاص درباره یکی بودن اسکندر و ذوالقرنین (نسخه خطی ۵۰۵۵، برگ ۲۱۰) که در «ثمارالقلوب»^{۴۰} نیز تکرار شده، از کتاب ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی گرفته شده است که عنوان آن «کتاب الجوابات عن مسائل کتاب التریب و التدویر للجاحظ» است. البته من هیچ‌گونه اطلاعی در مورد این اثر جاحظ و یا درباره شرح جرجانی ندارم. آنجا که از فلسفه مانی سخن می‌گوید (نگاه کنید به ص ۳۱۸ و پس از آن)، مؤلف به کتاب «البدء و التاریخ» مقدسی اشاره می‌کند. در آغاز فصلی که از عقاید و رسوم هندوان بحث می‌کند (نسخه خطی ۱۴۸۸، برگ ۲۴۷؛ نسخه خطی ۵۰۵۳، برگ ۲۱۵۷)، وی همین اثر را با نام کامل مؤلف نام می‌برد: و انا کاتب

۳۹. در نسخه خطی «جمین و جمیز» آمده است. از این اثر در کتاب «مشتبه» ذهبی، به عنوان «کتاب النوادر و المزج» (چاپ د. یونگ، ص ۱۷۵) نام برده شده است. (ذهبی محمد بن احمد، کتبه وی ابوعبدالله و لقبش شمس‌الدین و مشهور به ذهبی. حاجی‌خلیفه و ریحانة الادب «مشتبه» را از جمله کتب وی ذکر کرده‌اند و در لیون به چاپ رسیده است. م.)

۴۰. نگاه کنید به Zeitschrift d. deutschen morgenland Gesellschaft

منها ما نقلته من كتاب البدء والتاريخ (البدوى و التوارىخ نسخه خطى ۱۴۰۸) للمطهر بن طاهر المقيم* كان يبت.

قسمت اول كتاب «البدء و التاريخ» اخيراً به وسيله M. CL. Huart از روى نسخه خطى كتابخانه ابراهيم پاشا در قسطنطنيه چاپ شده است.^{۴۱} در اين نسخه خطى، و نيز در كتاب فهرست كتب حاجى خليفه - «كشف الظنون»^{۴۲} - نام مؤلف كتاب «ابوزيد احمد بن سهل بلخى» قيد شده است. همچنين يك نويسنده قرن پنجم هجرى بخشى از آن را ذيل نام ابوزيد نقل کرده است.^{۴۳} به علاوه، مؤلف در فصل اول كتاب «البدء» از يکى از آثار پيشين خود به نام كتاب «العلم و التعليم» نام مى برد که حاجى خليفه به ابوزيد البلخى منسوب مى داند.^{۴۴}

به آسانى مى توان تصور کرد که گفته حاجى خليفه درباره نام مؤلف از همان نسخه قسطنطنيه، يعنى تنها نسخه يى که از اين كتاب شناخته شده بود، گرفته شده است. اگر واقع امر چنين باشد، حاجى خليفه در اظهار نظر خود به سبب اظهار نظر استنساخ کننده اين نسخه دچار اشتباه شده است.

بنا بر عقیده صفدى در فهرست شرح حال خود و بنا بر گفته حاجى خليفه، ابوزيد بلخى به سال ۳۲۲ هجرى وفات يافته^{۴۵} و كتاب «البدء و التاريخ»، بنا بر اظهار نظر قطعى مؤلف، چنان که M. Huart هم بر اين عقیده است، در سال ۳۵۵ هجرى تأليف يافته

* طاهر المقدسى.

۴۱. كتاب «البدء و التاريخ» (Le livre de la creation et de l'histoire)

از ابوزيد احمد بن سهل بلخى چاپ شده و ترجمه يافته به وسيله M. CL. Huart، پاریس، ۱۸۹۹.

۴۲. حاجى خليفه، ج ۲، ص ۲۳.

۴۳. Ch. Schefer، منتخبات فارسى، ج ۱، ص ۱۴۷ و ۱۳۲ و دنباله آن.

این همان M. Shefer است (نگاه کنید به روايت، ص ۱۵۹ و دنباله آن) که بوزيد را که ابوالمعالي محمد از او روايت مى کند، يا ابوزيد بلخى يکى دانسته است، من تصور مى کنم که عبارت مورد بحث در فصل ۱۲ كتاب «البدء و التاريخ» هنوز به چاپ نرسیده باشد، جايکه از هند بحث مى کند.

۴۴. كتاب «البدء» متن، ص ۱۴ و مقدمه، ص ۱۵؛ - حاجى خليفه، ج ۵،

است^{۴۶}. به علاوه، نه این اثر مهم و نه کتاب «العلم و التعليم» در شمار آثار البلخی در «الفهرست» نیامده‌اند^{۴۷}.

این امر کاملاً محقق نیست، مگر آن که قسمت چاپ نشده متن دلیل دیگری ارائه دهد^{۴۸} که البلخی مؤلف کتاب «البدء و التاريخ» نیست.

ناشر دانشمند در جریان طبع کتاب مسلماً مسأله را بار دیگر مورد توجه قرار داده و در این باره کوتاهی نخواهد کرد. از آنجا که نام مطهر بن طاهر المقدسی در هیچ يك از مجموعه‌های شرح حال یا فهرست اسامی که من در دسترس داشته‌ام نیامده است، اطلاعاتی که مؤلف «غرر اخبار الملوك» بدست می‌دهد، هر چند تا این اواخر مهجور مانده بود، درخور توجه است.

در ضمن من مؤلفی را که در دو جای کتاب (نگاه کنید به صفحات ۱۱ و ۲۴۰) با نام مسعودی مروزی آمده، نمی‌شناسم چنین بنظر می‌رسد که اثر مسعودی مروزی تاریخ پادشاهان ایران است که به نظم پارسی در مثنوی یا مزدوج و شاید در بحر متقارب بوده - بحری که در اشعار حماسی معهود بوده است. - یاید تصور کرد که این منظومه چندان شناخته نبود یا، مانند دیگر منظومه‌های حماسی پیش از فردوسی، جز يك بخش از تاریخ ملی و پیروزی‌های چند پهلوان را در بر نداشته است؛ زیرا اگر فردوسی به تأکید گفته که پیش از او هیچ کس به نظم کشیدن سنن قدیم پارس را به خواب هم نمی‌دیده، منظور او مجموعه کامل وارثان سلسله پادشاهان ایران بوده است که او بر آن بوده است که درباره

۴۵. نگاه کنید به Zeitschrift d. deutschen morgenland Gesellschaft ج. ۲۵ ص ۵۱ (مقاله M. de Goeje): حاجی خلیفه ج. ۵ ص ۱۹ - و در دو جای دیگر ج. ۲ صص ۲۳ و ۶۲۳. حاجی خلیفه تاریخ ۳۴۰ را ذکر کرده که M. de Goeje آن را ناشی از يك اشتباه می‌داند.

۴۶. «کتاب آفرینش»، ص ۶ (متن و ترجمه) و مقدمه، ص ۹، پانویس ۳.

۴۷. چاپ فلوگل، ص ۱۲۸.

۴۸. تمام کتاب «البدء و التاريخ» چاپ و در تهران نیز تکثیر شده است، که مجموع آن ۶ جلد در سه مجلد است و در پشت مجلدات چنین نوشته شده: «کتاب البدء و التاريخ للمطهر بن طاهر مقدسی المنسوب تالیفه لابی زید احمد بن سهل بلخی ناشر: کلمان هوار» - م.

سلسله‌های شاهان سخن منظوم بسراید^{۴۹}.

تنها اطلاعی که دربارهٔ «آیین‌نامه» اثر مهم ادبیات کهن پارس، در دست است همان است که مسعودی در «کتاب التنبیه» خویش آورده است. کتاب «عیون الاخبار» ابن قتیبه چند گزیده از آن را در بر دارد^{۵۰} که به این گزیده‌ها قطعه‌یی که در متن حاضر می‌خوانیم (ص ۱۶ و دنبالهٔ آن) اضافه شده که به احتمال، مستقیم یا غیر مستقیم، از ترجمهٔ ابن مقفع گرفته شده است^{۵۱}. این خود ممکن است شرح مبسوطی که مسعودی دربارهٔ آداب و تشریفات درباری و سلسله مراتب اجتماعی که به دست مؤسس سلسلهٔ ساسانی وضع گردیده، آورده است و همچنین قسمتی از همین فصل «مرزبان‌نامه» از همان منبع گرفته شده باشد^{۵۲}.

در دو جای متن حاضر (صص ۱۷۳ و ۲۸۵) از کتاب «شاهنامه» نام برده می‌شود («صاحب کتاب شاهنامه»). نخستین اشاره می‌تواند مربوط به «شاهنامهٔ فردوسی» باشد که در حقیقت نام شاه تورانیان را «ارجاسپ» آورده، حالی که طبری «خرساف» و ابن خردادبه، بنابر قول ثعالبی، «هزار اسف» گفته‌اند. ولی از آنجا که «ارجاسپ» شکلی باستانی و کهن است و چنان که ثعالبی می‌گوید، معروفترین آنها است، بنابراین، می‌بایست در منابع دیگر هم وجود داشته باشد، بنابراین از این تقارن نمی‌توان به یک نتیجهٔ قطعی رسید^{۵۳}. عبارت دوم، برعکس، مربوط به نام نخستین پادشاه اشکانی و مدت حکومت او است که نه تنها در «شاهنامهٔ فردوسی» نیست، بلکه تضادی اساسی با متن فردوسی دارد.

۴۹. چاپ مول، ج ۴، ص ۴۴۶: - مقایسه شود با مسعودی ج ۲، ص ۴۴.
 ۵۰. نگاه کنید به پانویشت بارون V. Rosen در مجموعهٔ آسیایی استخراج شده از بولتن دانشگاهی سلطنتی علوم سن پترزبورگ، ج ۸، ص ۷۷۵ و دنبالهٔ آن.
 ۵۱. نگاه کنید به کتاب «القهرمت»، ص ۱۱۸، خط ۲۷؛ مقایسه کنید با ص ۳۰۵، خط ۱۲. (آنجا باید الثین، ائین خوانده شود). - همین عبارت بی‌آن که منبع آنرا بازگوید (مورخان گویند) در «زبده التواریخ» حافظ ابرو نیز نقل شده است. (نسخهٔ خطی فارسی، کتابخانهٔ ملی، ضمیمهٔ ۱۶۰، برگ ۱۹۷۷).
 ۵۲. نگاه کنید به «مروج الذهب»، ج ۲، ص ۱۵۲ و دنبالهٔ آن. مقایسه کنید با همان، ص ۲۴۰ و دنبالهٔ آن. فاکه الخلفا. چاپ فریتاگ، ص ۲۰۲.
 ۵۳. که منظور ثعالبی قطعاً شاهنامهٔ فردوسی باشد.

فردوسی اعلام کرده است که نمی‌تواند دوره شاهی پادشاهان اشکانی را تعیین کند، زیرا در «نامه خسروان» که او داستان را از آن نقل می‌کند، نشانی ندارد.

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان

نگوید جهان‌دیده تاریخشان

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام

نه در نامه خسروان دیده‌ام^{۵۴}.

بی‌گمان، منظومه «شاهنامه» چند سال پیش از زمانی که متن حاضر تألیف می‌شده، پایان رسیده بود^{۵۵}. دست‌کم کار آفرینش پاره‌یی از قطعات «شاهنامه» در دست شاعر پایان رسیده بود و ثعلبی، مانند دیگر همعصران خود، امکان داشت که این حماسه مشهور را بشناسد، ولی احتمالاً این اثر حماسی در آن زمان تا آن اندازه منتشر نشده بود که اثر فوق‌العاده و حتی منحصر به فردی به‌شمار آید و سراینده آن چنان شناخته شده باشد که این جمله (قال صاحب کتاب شاهنامه) برساند که منظور فردوسی است.

می‌دانیم که عنوان «شاهنامه» مختص به اثر منظوم فردوسی نیست. زیر این عنوان آثار دیگری به زبان فارسی وجود داشته. بیرونی از شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد البلیخی^{۵۶} و از شاهنامه دیگری از ابومنصور ابن عبدالرزاق نام می‌برد. این اثر بنا بر آنچه که در یکی از مقدمه‌های «شاهنامه فردوسی» آمده است، در حدود نیمه قرن چهارم هجری توسط چهار دانشمند ایرانی برای ابومنصور بن عبدالرزاق، بزرگمرد طوس، تألیف شده است. و خود

۵۴. چاپ مول، ج ۵، ص ۲۷.

۵۵. نگاه کنید به تاریخ تألیف «شاهنامه فردوسی».

Noldeke, Das Iranisch Nationale pos (Strasbourg, 1896)

ص ۲۱ و دنباله آن.

۵۶. سالشمار (الفهرست): چاپ ساکو ص ۹۹، خط ۱۵ و ۱۶ و ص ۱۱۶ - M. le baron V. Rosen در مقاله اش درباره «خدای نامه»، تصور کرده است که این دو اثر نیست، بلکه يك شاهنامه است که ابوعلی برای ابومنصور تألیف کرده و داستان چهار مؤلف برای تنظیم این شاهنامه به‌نظر وی بی‌اعتبار می‌آید. Saint - Pete rsboourg 1895 ص ۱۸۹ و دنباله آن.

منبع مستقیم شعر فردوسی قرار گرفته است. هر چند در مقدمه پیش گفته، در کنار چند اطلاع درست و مسلم، مقداری اشتباه و خیالبافی نیز دیده می‌شود، م. نلدکه در کار علمی بی که بر روی حماسه ملی ایران انجام داده، این قول را، تا حدی به عنوان یک روایت معتبر می‌پذیرد که «شاهنامه ابن عبدالرزاق» و «شاهنامه فردوسی» دارای مأخذ واحدی بوده‌اند.^{۵۷} با این همه باید توجه داشت که به شهادت بیرونی، «شاهنامه ابن عبدالرزاق» اگر شامل تاریخ کم و بیش کامل اشکاتیان نباشد، حداقل یک جدول مورخ از پادشاهان این سلسله را در برداشته است.^{۵۸} اگر فردوسی این اثر را در دست می‌داشت، هرگز آن دو بیت را که در پیش گذشت نمی‌سرود.^{۵۹}

اشارات ثعالبی هم راجع به «شاهنامه ابن عبدالرزاق» نیست، زیرا آنجا که از اولین شاه اشکانی یاد می‌کند و مدت سلطنت او را می‌گوید، کاملاً مغایر فهرستی است که بیرونی از شاهنامه ابن عبدالرزاق بدست داده است. نحوه بی که ثعالبی از شاهنامه یاد می‌کند این تصور را بوجود می‌آورد که این اثر کاملاً شناخته شده بوده، مانند همان اثری که ابن الاثیر در گفتاری درباره سلطان محمود به آن اشاره کرده است.^{۶۰} مؤلف «غرر» در کنار این آثار، تاریخ کهنی به عنوان یک منبع اصلی در اختیار داشته که به وضوح در بخش اسطوره ایران شباهتی تام با منبعی که فردوسی آن را به نظم کشیده داشته است. «شاهنامه فردوسی» و کتاب حاضر

۵۷. Das Iranische Nationalepos، ص ۱۴ و دنباله آن مقایسه شود با

«شاهنامه»، چاپ مول، مقدمه، ص XVI و دنباله آن؛ - نلدکه،

Geschichte der Perser and Araber Zur Zeit der Sasaniden aus Arab, Chronik des Tabari,

مقدمه، ص ۲۳ و دنباله آن.

۵۸. فهرست، چاپ ساکو، ص ۱۱۶ و دنباله آن.

۵۹. هر چند باز هم بعضی تصور می‌کنند که فردوسی، هنگام انشاء این قسمت از شعر خود، مانند دیگر جاهایی که از «نامه خسروان» یاد کرده (مثلاً ج ۴، ص ۴۰۰) به جای متنی که عادتاً تعقیب می‌کرده، سندی متفاوتی در دست داشته است.

۶۰. [کامل] ابن الاثیر، ج ۹، ص ۲۶۱.

نه تنها در روایات و سنتهای اسطوره‌یی کهن، بلکه در ترتیب جانشینی و ردیف سلسله‌ها و حوادث جنبی و موقعیت‌هایی که به موازات هم دنبال می‌شوند و حتی در شرح جزئیات وقایع تاریخی غالباً متشابهند. فریدون هنگامی که ایرج، فرزند خود را پیش خواند تا به جنگ دو برادر خود برود، به او گفت: «باید از آنان چاشتی بسازی، پیش از آن‌که آنان تو را شیچره خود کنند.» (ص ۴۵) همین سخن برانگیزاننده با همین توصیف، در گفتار فریدون بنا بر روایت «شاهنامه فردوسی» نیز دیده می‌شود: (ترجمه مول، ج ۱، ص ۱۵۰) ۶۱.

منوچهر هنگام تعقیب سلم، این سخنان را خطاب به او می‌گوید: «ای شاه، فرار چرا؟ من برای تو تاجی می‌آورم که به خاطر آن تو ایرج را کشتی. (ر. ک. ذیل صفحه ۴۶). همین را در «شاهنامه فردوسی» می‌خوانیم. (ترجمه مول، ج ۱، ص ۲۰۳) ۶۲.

سام پس از آن که نامه زال را خواند که میل خود را در ازدواج با دختر مهرباب عرضه داشته بود، گفت: «او که روزی رسانش مرغان بودند و گاهوارهاش کوهستان، می‌تواند در خطاب به پدر چنین درخواستی کند.» (نگاه کنید ص ۸۳). و نگاه کنید به روایت فردوسی. (ترجمه مول، ج ۱، ص ۲۷۹) ۶۲.

منوچهر به زال که درخواست بازگشت برای دیدن پدر داشت، گفت: «این پدرت نیست که شوق دیدنش داری، این شوق دیدار دختر مهرباب است.» (نگاه کنید به ص ۵۹). و نگاه کنید به

۶۱. تو گر چاشت را دست یازی بجام وگر نه خورند ای پسر بر تو شام
- «شاهنامه»، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۹۸.

۶۲

کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت
بکشتی برادر ز بهر کلاه
ز تاج بزرگی گریزان مشو
ببار آمد آن خسروانی درخت
کله یافتن چند پوئی به راه
فریدونت گاهسی بیاراست نو
- همان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۶۳

چنین داد پاسخ که آمد پدید
چو مرغ ژیا، باشد آموزگار
سخن هر چه از گوهر ید سزید
چنین کام دل جوید از روزگار
- همان، ج ۱، ص ۱۷۹.

«شاهنامه» (ترجمه مول، ج ۱، ص ۳۳۵) ۶۴.

قباد چون به جنگ بادمان، قهرمان تورانیان، می‌رفت، به برادر خود، قارن که می‌کوشید تا او را بازگرداند، گفت: «این ناممکن است که در حال حیات کسی به سرای دیگر برود.» (نگاه کنید به ص ۷۸) «شاهنامه» نیز همین جمله را دارد. (ترجمه مول، ج ۱، ص ۳۹) ۶۵.

افراسیاب درباره سیاوش به پیران گفت: «من کیکاووس را مردی عجیب یافته‌ام و از او در شگفتم که تاب می‌آورد که چنین نقشی از زیبایی را از دست بدهد، نقشی که کامل‌تر از آن من هرگز ندیده‌ام.» نگاه کنید به ص ۱۳۳ و دنباله آن و «شاهنامه»، (ترجمه مول، ج ۲، ص ۳۱۱) ۶۶.

سیاوش به پیران گفت: «اگر در علم ازلی خداوند چنین مقدر است که من دور از ایرانشهر بمانم و دیگر پدر خود کیکاووس و پرورنده‌ام رستم را نبینم، و تو برای من جایگزین آن دو شوی، هرآنچه شایسته است انجام بده.» (نگاه کنید به ص ۱۳۴ و «شاهنامه» ترجمه مول، ج دوم، ص ۳۲۷) ۶۷ - درباره کیخسرو

۶۴

بدو گفت شاه ای جوان مرد گرد
ترا بویۀ دخت مهرباب خاست
یک امروز نیرت بیاید سپرد
دلت را هس نام زایل کجاست؟
- همان، ج ۱، ص ۲۲۴.

۶۵

کسی زنده بر آسمان نگردد
شکارست و مرگش همی بشکرد.
- همان، ج ۲، ص ۱۶.

۶۶

از آن پس به پیران چنین گفت رد
که بشکبید از روی چونین پس
که کاووس تنداست و اندک خرد
چنین برز و بالا و چندین هنر
- همان، ج ۳، ص ۸۲.

۶۷

سیاوش به پیران نگاه کرد و گفت
اگر آسمانی چنین است رای
اگر من به ایران نخواهم رسید
چو دستان که پروردگار من است
که فرمان یزدان نشاید نپفت
مرا یا سپهر روان نیست پای
نخواهم همی روی کاووس دید
تبهتن که روشن بهار من است

گفتند: حالی که سیا و نایاد را با گیو و مادرش ترك می گفت، «اسبی که به گیو داد بر پاهایش پرواز می کرد و آن را که برای مادر خود انتخاب کرد به نظر می رسید که به جای پاها چهار باد دارد.» نگاه کنید به ص ۱۴۴، و «شاهنامه فردوسی» (ترجمه مول، ج ۴، ص ۴۹۹) ۶۸. — شهبانو همای پسرش را یاز شناخت: «چون دارا، میان سر بازان، از برابری او گذشت، حالی که نگاهش شیفته زیبایی و برازندگیش گشت، شیر از پستان همای بیرون زد و قلبش به او گفت که همین پسر تو است.» (نگاه کنید به ص ۲۴۶ و حاشیه.) «شاهنامه فردوسی»، ترجمه مول، ج ۵، ص ۳۳. ۶۹*

این همانندی‌ها که نه تنها با بنیادهای گسترده سنن ایران مربوط است، بلکه شکل و حالت ادب داستانسرای نیز دارد، نشان می دهد که این دو اثر يك منبع مشترك داشته اند. با این وصف و با توجه به این نکته که ثعالی گرایشی به تلخیص روایات

چو از روی ایشان بیاید برید
پدر باش و این کدخدایی بساز
به توران همی جای باید گزید
مگو این سخن با زمین جز به راز
— همان، ج ۳، ص ۹۵.

۶۸

چو این کرده شد بر نهادند زین
در مثن: کائما انعل بالریاح الاریع — چهارپایش را یا باد نعل بسته بودند.
— همان، ج ۳، ص ۲۱۲.

۶۹

چو دید آن بر و چهره دلپذیر
ز پستان مادر پپالود شیر
— همان، ج ۶، ص ۳۶۲.

* نگاه کنید به ص ۲۹۷ که می خوانیم «گرگسار مانند گرگی بود که بر عقابی سوار است. این تصویری عجیب و دور از ذهن است و معنی آن قابل قبول نیست. در «شاهنامه فردوسی» دو پار در کنار نام «گرگسار» از يك درفش تورانی نام می برد که بر آن صورت گرگ نقش شده است (گرگت پیکر درفش). (چاپ مول، ج ۴، ص ۳۸۲). عبارت اول درست نیست. این ممکن است که در متن ثعالی اشتباهی رخ داده و کلمه عقاب «درفش» در متن اصلی بد فهمیده شده باشد.

[عبارت «گرگی بود، بر عقابی سوار» که به نظر زتنبرگت تعبیر و تصویری غریب آمده است، ظاهراً به این مناسبت است که اسب تیزتک را عقاب می گویند و گرگسار (شبیبه به گرگت) نام او بوده، یعنی او گرگی بود که بر عقاب یعنی اسب سوار بود. — ۱۰۴]

داشته و از سوی دیگر به سبب تفصیل و مبالغه‌یی که فردوسی می‌توانست در اشعارش بکار برد، تفاوت‌هایی در این دو اثر وجود دارد. من به‌ذکر تفاوت‌های اصلی اکتفا می‌کنم.

کتاب حاضر در مورد تأسیسات و ابداعات شاهان نخستین، شامل شرح و تفصیلاتی است که با آنچه «در شاهنامه» آمده است مطابقت کامل ندارد. در این کتاب، دربارهٔ کیومرث دو روایت از طبری (ج ۱، ص ۱۴۷) اخذ شده است، یکی از این دو روایت را بیرونی (الفهرست، ص ۹۹، س ۲۲ و ص ۱۰۰، س ۱) از «شاهنامهٔ ابوعلی بلخی» نقل کرده است. روایت‌های فردوسی دربارهٔ جنگ کیومرث با اهریمن به سبب مرگ پسرش، سیامک، جنگ کیومرث و هوشنگ با دیو سیاه، پیشنهاد نیایش آتش و جشن سده به وسیلهٔ هوشنگ و ذکر شیدسب،^{۲۰} دستور طهمورث، در این کتاب دیده نمی‌شوند. بخش بزرگی از تاریخ هوشنگ (ص ۸ و دنبالهٔ آن) در این کتاب از تاریخ طبری گرفته شده (ج ۱، ص ۱۷۱ و دنبالهٔ آن) و بسیاری از موضوعات تاریخ طهمورث (ص ۱۰ و دنبالهٔ آن) نیز چنین است (ج ۱، ص ۱۷۵).

بعضی روایات ثعالبی دربارهٔ ضحاک (ص ۱۸ و دنبالهٔ آن) در «شاهنامهٔ فردوسی» نیست. از جمله، روایات مربوط به جادوگری ضحاک (ص ۲۲) از راه سحر کلام، برگرفته از «آدم»، در یک نای (که اصل شوقار - شبورگان - قوم یهود از آن است)، و طبری آن را (ج ۱، ص ۱۷۴) روایت کرده است. همچنین، در غرر السیر از این مأخذ تفصیلات دیگری نقل شده است، همراه با اشعاری که روایت شده (ج ۱، ص ۲۰۱، و دنبالهٔ آن) - این که ضحاک همهٔ افراد خاندان شاهی را بکشت (ص ۲۵) و این که تنها یک پسر از کاوه برای مارهای ضحاک ربوده شده بود (ص ۲۷)، در حالی که فردوسی از ۱۳ پسر سخن گفته است.

تاریخ کودکی فریدون (ص ۲۶) با روایت «شاهنامه» متفاوت است. - صحنهٔ شورش علیه ضحاک (ص ۲۸) در کاخ وی زوی داد، در صورتی که بنا بر روایت «شاهنامه»، فریدون برای جنگ و

کشتن او، هنگام عزیمت از دماوند، براو تاخت، طبری هر دو قول را نقل می‌کند (ج ۱، ص ۲۰۵). - فریدون ضحاک را با دوالی که از پوستش بریده بود بست. - کتاب حاضر فاقد روایاتی است که فردوسی درباره ظاهر شدن سروش بر فریدون، سوء قصد دو برادر فریدون، برخورد با دو دختر جمشید و با کتدرو، نائب متاب ضحاک، بازگشت ضحاک از هندوستان و درباره مادر فریدون و نیز داستان سه پسرش، و ازدواجشان با سه دختر شاه یمن و وسوسه های آنان آورده است.^{۷۱}

تاریخ زادن منوچهر، فرزند ایرج (ص ۴۰ و دنباله آن) با روایت «شاهنامه» متفاوت است. توضیح خیال پردازانه نام منوچهر که ظاهراً از کلمات فارسی (چهر و مانستن) آمده، خطایه منوچهر (ص ۴۹) که جز خلاصه‌یی از خطابه‌یی که طبری عنوان کرده نیست (ج ۱، ص ۴۳۷ و دنباله آن) همه با آنچه در «شاهنامه» فردوسی دیده می‌شود تفاوت دارد. سام بود، نه سیمرخ، که زال را دستان نامید (ص ۵۲).

روایتهای شاهنامه درباره رایزنی یا ستاره شناس در باب ازدواج زال با رودابه و چیستانهایی که حل آنها به زال پیشنهاد شده بود، زادن شگفتی زای رستم و دلیریهای او هنگام کودکی، ذکر پیل سپید و دژ نظامی بر بالای قلعه سپند در کتاب حاضر دیده نمی‌شود.

در «شاهنامه» نیز این روایات و داستانها دیده نمی‌شود: داستان آرش تیرانداز (ص ۹۱-۹۰) که خلاصه‌یی از آن در «تاریخ طبری» آمده است، با تفاوتهایی در جزئیات (ج ۱، ص ۴۳۵): روایت درباره زو و حفر نهر به دستور او^{۷۲}، درباره شهر زوایی، درباره درختکاری و کشت و کار به فرمان وی، درباره دادخواهی این شاه

۷۱. روایتی که توسط میر خواند و دیگر مورخان متأخر نقل شده چنین است که توروسلم از يك دختر ضحاک به دنیا آمدند و ایرج از دختری از شاهمرد. این روایات از حافظ ابرو اخذ شده که وی مدعی است از ابن مقفع نقل کرده است: «ابن المقفع که از ثقات راویان اخبار ملوک عجم است». نسخه خطی ایرانی، کتابخانه ملی، ضمیمه شماره ۱۶۰، برگ ۳۴.

۷۲. دو نهر زاب که حفر آنها را به زو نسبت داده‌اند.

و آزادمنشی وی در مقابل لشکریان (ص ۹۲) - روایاتی که از منبع طبری (ج ۱، ص ۵۲۲) و مسعودی (ج ۲، ص ۱۳۰، و دنباله آن) گرفته شده‌اند و همچنین در «شاهنامه» آمده فاقد تفصیل درباره حکومت کیقباد است (ص ۵-۹۴). داستان ممنوع کردن نوشیدن شراب و حکایت مرد جوان و شیر (ص ۱۰۱ و دنباله آن) را فردوسی نیز نقل کرده ولی در ذیل حکومت بهرام گور و با تفاوت‌هایی آشکار^{۷۳}.

داستان سفر کیکاووس به مازندران، و هفت‌خوان رستم و رهایی کیکاووس در کتاب حاضر نیست، اما قصه آمدن شیطان در لباس مبدل و سرودخوانان، مقاومت بزرگان ایران در آغاز داستان سفر به یمن یا کشور هاماوران و یا به عبارت دیگر، کشور حمیریان (ص ۱۰۵ و دنباله آن) در آن آمده است. ولی حوادث متفرق دیگر سفر به هاماوران را در این کتاب نمی‌بینیم. کیکاووس از راه زمین به یمن می‌رسد (ص ۱۰۷). به زندان می‌افتد، او را در یک چاه به بند می‌کشند، سودابه هر روز از او دیدار می‌کند (ص ۱۰۸ و دنباله آن).

روایت ثعلبی از روایاتی که طبری درباره این داستان از ابن‌الکلبی نقل می‌کند مستقل است و بسیار خلاصه شده (ج ۱، ص ۶۰۳، و دنباله آن). ممکن است که شعر ابونواس^{۷۴} (ص ۱۶۲) از طبری اخذ شده، ولی داستان از یک مأخذ قدیمی‌تر نقل شده باشد.

کیکاووس، هنگام پرواز به آسمان در سیراف به زمین می‌افتد (ص ۱۱۳)، نه در آمل.

روایت فردوسی درباره جنگ هفت‌پهلوان (کذا) (هفت‌خوان) و جنگ با سهراب در کتاب حاضر نیست.

۷۳. این حکایت نیز در «زبدة التواریخ» حافظ‌ایرو آمده است، به مناسبت کشف شگفت‌انگیز شراب به وسیله جمشید. روایت حافظ‌ایرو همان است که در کتاب حاضر آمده است. (نسخه خطی ایرانی، کتابخانه ملی؛ ضمیمه شماره ۱۶۰، ردیف ۳۰۷ و دنباله آن). مسعودی نیز داستان کشف شراب را حکایت کرده است (ج ۲، ص ۸۸ و دنباله آن).

۷۴. در متن Dhou Nowas آمده که ظاهراً اشتباه چاپی است. - م.

داستان سیاوش نیز (ص ۱۱۳ و دنباله آن) در بسیاری از نکات با روایت فردوسی متفاوت است. مادر سیاوش به فاصله کمی از تولد وی مرده است. پدرش او را از سیستان فرا خواند. زنی که همدمت سودابه بود، اعتراف کرد که آن توأمان را سقط کرده است (ص ۱۲۲). سیاوش که علیه افراسیاب لشکرکشی می‌کرد، لشکریان را به سیستان هدایت کرد که از سوی رستم و خاندان زال با شادی پذیرفته شدند (ص ۱۲۴). گرسیوز، برادر افراسیاب، در برخورد با لشکریان ایران که سیاوش و رستم فرماندهان آن بودند، بلخ را بدون جنگ و مقاومت رها کرد (ص ۱۲۵). افراسیاب، پس از خوابی که دیده بود، با برادر خود گرسیوز به مشورت پرداخت (ص ۱۲۶). سیاوش را گرسیوز سر برید (ص ۱۳۸). رویدادهای دیگری که فردوسی روایت کرده، مسابقه در میدان، ازدواج سیاوش با دختر پیران، تولد فرزند این دو بنام فرود، ساختمان گنگ دژ، اولین سفر گرسیوز به سیاوشگرد (یا سیاوناباد) مبارزه و نیزه افکندن سیاوش با تورانیان، التماسهای دخت افراسیاب^{۷۵} و بطور کلی یکی از دو روایت فردوسی درباره حوادث سیاوش و کیخسرو در توران، در این کتاب تاریخ دیده نمی‌شود.^{۷۶}

داستان لشکرکشی رستم به توران به اختصار و تلخیص و با روایتی متفاوت با روایت فردوسی آمده است (ص ۱۴۲ و دنباله آن). این داستانهایی تاریخی نیز در این کتاب دیده نمی‌شود: هجوم افراسیاب به ایران و پیشامد قحط هفت‌ساله، شرح فرار کیخسرو با گیو، امتناع طوس از شناسایی و پذیرفتن کیخسرو

۷۵. درباره نام حقیقی دختر افراسیاب که در کتاب حاضر کسیرفی و در «شاهنامه» فرنگیس آمده، نگاه کنید: ص ۱۳۵ و حاشیه آن.

Iranisches Namenbuch, P. 371 s. v. Wispān-fryā

۷۶. منظور زتنبرگ از این عبارت مفهوم نشد. جمله متن چنین است et en general l'une des deux versions rapportées par Firdausi sur les aventures de Siyawakhsch et de Kai khosrau des le Tourān, manquent dans notre chronique.

و چنان که ملاحظه می‌شود از نظر دستور زبان نیز در کلمه manquent که به صیغه جمع آمده، اشکالی هست.

به عنوان وارث تخت و تاج، رویداد کاخ بهمن و داستان فرود. تنها دو بخش از جنگ بین کیخسرو و افراسیاب با شرح و بسط تمام در «شاهنامه» آمده و طبری یا همان تفصیل آن را آورده. ثعالبی نیز با پاره‌یی توضیحات آن را چنین نقل کرده است: سفر کیخسرو به گنگ دژ به دنبال افراسیاب (ص ۱۴۹ و دنباله آن)، دستگیری افراسیاب در آذربایجان (ص ۱۵۱ و دنباله آن). افراسیاب پس از آن که هوم او را دستگیر کرد، گریخت. یار دیگر، گودرز دستگیرش کرد و در همین هنگام برادرش، گرسیوز را نیز به چنگ آورد. افراسیاب به دست کیخسرو کشته و با برادر خود به خاک سپرده شد.

در کتاب حاضر از مخالفت زال و دیگر سران درباره تعیین لهراسب به شاهی^{۷۷} سخنی به میان نیامده است. داستان اولین فرار و یشتاسب (گشتاسب) از دربار پدر، و همچنین قسمت بزرگی از حوادثی که برای وی در کشور روم روی داد در این کتاب نیست. داستان ارتباط وی با امپراتور روم و بازگشتش به ایران با آنچه که فردوسی روایت کرده متفاوت است. آنچه درباره بنیانگذاری شهر قسا و ساختمان آتشکده‌ها در هند (ص ۱۶۷ و دنباله آن) آورده، ظاهراً از طبری اخذ کرده است (ج ۱، ص ۶۷۵).

دو فرزند گشتاسب و کتایون، اسفندیار و فرشاورد هستند (ص ۱۶۷).

شرح خاستگاه زرتشت، پیشگویی او، عقاید او و مرگش (ص ۱۶۷ و دنباله آن) در «شاهنامه» نیامده است. روایت مربوط به خاستگاه زرتشت و تغییر کیش گشتاسب و پشتیبانیش از آیین تازه از طبری گرفته شده (ج ۱، ص ۶۴۸) که وی آن را از ابن الکلبی نقل کرده است، و همچنین آنچه درباره کتاب مقدس منزل بر پیامبر نوشته است (ج ۱، ص ۶۷۵) از همان مأخذ است.

۷۷. حافظ‌ابرو در «زبدة التواریخ» مدعی است که در تواریخ خوانده که این مخالفت زال یکی از دلایل دشمنی موجود میان خاندانهای لهراسب و زال بوده است که به کشته شدن اسفندیار به دست رستم انجامید (نسخه خطی کتابخانه ملی، ضمیمه ۱۶۰، ردیف ۱۱۸).

تفاوت‌های متعددی در کتاب حاضر با روایات «شاهنامه» دیده می‌شود. چنانکه در داستان جنگ گشتاسب بر ضد ارجاسپ، گشتاسب، بنا بر نوشته ثعالبی، به ارجاسپ نامه نگاشت و او را به کیش زرتشت فرا خواند (ص ۱۷۲). ارجاسپ به فرستاده‌اش که هزار تن جنگاور همراه او کرده بود، توصیه کرد که با گشتاسب گستاخانه سخن بگوید. گشتاسب با درخواست زریر و اسفندیار و جاماسب که می‌خواستند جواب نامه بی‌ادبانه ارجاسپ را بدهند، مخالفت کرد (ص ۱۷۳). این دو روایت همچنین در نکات مختلف پیش‌بینی جاماسب، در موقعیت و فرماندهی لشکریان ایرانی و تورانی، درباره پایان جنگ، درباره نام چندتن از پسران گشتاسب و درباره جنگ بستور یا بیوراسب (ص ۱۷۶ و دنباله آن) اختلاف دارند.

رسالة کوچکی به پهلوی که عنوان «یادگار زریران»^{۷۸} دارد و همین رویدادها را حکایت می‌کند، با هیچ‌یک از این دو روایت مطابقت نمی‌کند. داستان جنگ بستور که در پی انتقام خون پدر خود، زریر بود در هر سه روایت متفاوت است. تنها دقیقی، در «شاهنامه»، اسفندیار را در این کار دخالت می‌دهد و این افتخار را به او نسبت می‌دهد که قاتل این قهرمان را کشته است. در طبری نیز می‌خوانیم (ج ۱، ص ۶۷۷) که بیدرفش را اسفندیار کشته است.

برخورد اسفندیار با دو خواهر خود در کاخ رویین، صحنه میهمانی، حمله به کاخ، جنگ و جز آن را (ص ۲۰۸ و دنباله آن) نیز فردوسی با شرحی متفاوت آورده است. فردوسی از اورنگ افراسیاب سخنی نگفته است^{۷۹}. زاغی راهنمای بهمن می‌شود (ص ۲۱۹). رستم، سوار بر عنقاء به یک جزیره برده می‌شود (ص ۲۶۸). دارا به نهر استخر یا نهر بلخ افکنده می‌شود (ص ۲۴۴).

۷۸. «یادگار زریران و ارتباط آن با شاهنامه»، از و. گیگر (در سخنرانی‌هایی در باب فلسفه، زبان‌شناسی و تاریخ، در کلاسهای درس آکادمی سلطنتی علوم مونیخ، ۱۸۹۰).

۷۹. حافظ ابرو هم از اورنگ افراسیاب سخن می‌گوید و غارتگری کاخ رویین را برمی‌شمرد (نسخه خطی کتابخانه ملی، ضمیمه ۱۶۰، ردیف ۷^۰ ۱۲۲).

این روایات نیز که در «شاهنامه» آمده، در کتاب حاضر نیست؛ طوفان و نجات معجزآسای دارا و آنچه دربارهٔ رشنواز آمده، داستان پیروزی دارا بر یونان (روم) و بر شعیب، رئیس عرب. شاه فیلیپ برای تعلیم اسکندر، دانایان را از یونان فرا خواند که ارسطو و بطلمیوس هم در میان آنان بودند (ص ۲۵۰). این که دارا سفیری نزد اسکندر گسیل داشت و ارسال گوی و چوگان و کنجد و خواب اسکندر در «شاهنامه» نیست. این داستان را طبری (در ج ۱، ص ۶۹۵، و دنبالهٔ آن) آورده و قسمتی از آن منقول از سعیدبن بطریق (اوطوقیوس)^{۸۰} است. داستان اقامت اسکندر به صورت سفیر در لشکرگاه دارا (ص ۲۵۳)، جنگ و کشته شدن دارا به دست دو خدمتگزار همدانی خویش (ص ۲۵۴) و درخواست دارا که پیش از جان سپردن از اسکندر کرده است (ص ۲۵۵) با «شاهنامه» یکسان نیستند. صحنهٔ جان سپردن دارا در حضور اسکندر که ابن بطریق آن را نقل کرده (ج ۱، ص ۲۷۷) به تقریب با آنچه در این کتاب آمده شبیه است و حتی چند جمله در این دو متن یکسانند. هرچند که اسکندر پیشنهاد دو خدمتگزار را که کشتن دارا را به عهده گرفته بودند پذیرفته بود، اعلام کرده بود که هیچ نقشی در مرگ دارا نداشته است (ص ۲۵۵ و دنبالهٔ آن). سخنانی که اسکندر به هنگام نشستن بر تخت شاهی دارا بر زبان آورده بود (ص ۲۵۸) با آنچه طبری نقل کرده مطابق است (ج ۱، ص ۷۰۱). اشارتی که به ویران کردن آتشکده‌ها کرد، با اینکه نزد دارا خلاف آن را به عهده گرفته بود، و قتل عام مغان و موبدان و جز آن، و بنیان‌گذاری شهرها (ص ۲۵۸) در «شاهنامه» نیست.

داستان کید، پادشاه هند (ص ۲۶۳) با آنچه مسعودی آورده (ج ۲، ص ۲۶۰) شباهت بیشتری دارد تا با روایت فردوسی.

۸۰. متن مقدمه: Eutychius. ابن‌البطریق، اوطوقیوس یا فتیخوس یا سعیدبن بطریق خطاطی مسیحی (۲۶۳ - ۳۲۸) از اطباء مشهور زمان خویش و بطریق اسکندریه. او راست کتبی چند در طب و نیز تاریخی بنام نظم‌الجوهر در تاریخ سلاطین و خلفا و نصرانیت و بطارقه و اعیاد نصاری. - «لفت‌نامهٔ دهخدا» در دائرةالمعارف فرانسه این نام به این صورت است: Eutychios.

داستان ظلمات (Zandhafa) که با آن همه تفصیل در «شاهنامه» آمده، در این کتاب با فشردگی و اختصار از آن گذشته (ص ۲۶۸). بسیاری از سفرهای افسانه‌ی اسکندر در این کتاب نیست. داستان سفر به تبت (ص ۲۶۹) نیز در «شاهنامه» دیده نمی‌شود.^{۸۱} گزارش سفر اسکندر به چین (ص ۲۷۰) با روایت «شاهنامه» کاملاً متفاوت است. این اسکندر نیست که در نقش سفیر خویش درآمده، بلکه این شاه چین است که به نزد اسکندر رفته و با تسلیم در برابر همه ادعاهای فاتح، درخواست صلح کرده است. سپس با سپاهیان پرشمار خود لشکریان اسکندر را در میان گرفت و توانایی خویش را به نمایش گزارد.^{۸۲} نامه‌های اسکندر به ارسطو و به مادرش در کتاب حاضر دیده نمی‌شود. گزارش مرگ اسکندر (ص ۲۷۷ و دنباله آن) با «شاهنامه» سخت متفاوت است، ولی شباهتی بسیار با روایت ابن‌البطریق دارد (ج ۱، ص ۲۸۶). در گفتارهای پرمغز فیلسوفان کنار جسد اسکندر (ص ۲۷۸ و دنباله آن) بیشتر جمله‌ها با آنچه در «شاهنامه» دیده می‌شود تفاوت دارند. قسمت اعظم آن را در تاریخ ابن‌البطریق (ج ۱، ص ۲۸۹)، در یعقوبی^{۸۳} (ج ۱، ص ۱۶۲ و دنباله آن) در مسعودی (ج ۱ ص ۲۵۱ و دنباله آن) ابن‌العمید المکین* (نسخه خطی بخش عرب کتابخانه ملی، شماره ۲۹۴ برگ ۱۳۴۷ و دنباله آن) و در «کامل» ابن‌الاثیر (ج ۱، ص ۲۰۳ و دنباله آن) اغلب مطابق با متن ولی متفاوت در تقدم و تأخر می‌بینیم. قبلاً گفته‌ایم که در «شاهنامه» گزارش پادشاهان اشکانی

۸۱. درباره خصوصیات تبت که شادی آفرین و موجب خندانند می‌شود، نیز نگاه کنید به «لطائف المعارف»، چاپ چنگک، ص ۱۲۸؛ مقایسه کنید یا مسعودی ج ۱، ص ۳۵۰.

۸۲. این روایت را ابن‌اثیر (جلد ۱، ص ۲۰۰) و حافظ‌ابرو در نسخه خطی ایرانی کتابخانه ملی، ضمیمه شماره ۱۶۰، برگ ۱۴۰۷ و دنباله آن آورده‌اند.

۸۳. احمدین یعقوب ابن‌واضح، معروف به یعقوبی، صاحب کتاب «اخبار الامم السالفه»، «الاسماء»، «البلدان»، «التاریخ»، معروف به تاریخ یعقوبی. وفات در سال ۲۸۷ یا ۲۸۴ هجری - م.

* کذا - این عنوان برای ابن‌العمید (پدر و پسر) در کتب تاریخ دیده نشد.

به جز نامی چند نیامده است. فهرست این پادشاهان در این کتاب (ص ۲۸۴)، جز در چند نسخه بدل، بایکی از فهرستهای طبری (ج ۱، ص ۷۱۰) برابر است و به غیر از تاریخ سالشمار بیرونی (تاریخ، ص ۱۱۶)، براساس تاریخ ابوالفرج زنجانی است.* اولین فهرست از حمزه اصفهانی (ص ۱۴) و دو فهرست دیگر از طبری (ج ۱، ص ۷۰۶ و دنباله آن و ص ۷۱۰) در بعضی نامها و سالشمار نیز با آن اختلاف دارد. نام «ایرانشهرشاه»، بنا بر تمام ظواهر امر، تحریفی از نام بیژن است. به طور کلی، این قسمت از تاریخ بیشتر حالت داستانسرایبی دارد تا نماد اسطوره‌یی. خود من نمی‌دانم این حکایات که در اینجا گنجانیده شده از چه منابعی یدست آمده است - به خصوص، داستان سه انگشتی (ص ۲۹۲ و دنباله آن) و داستان پیدا شدن درفش - کاویان (ص ۲۸۶)، و تسخیر سواد (در عراق عرب)، هجوم بر روم شرقی، انتقام کشیدن از مردم آن و باز پس گرفتن کتابهایی که اسکندر برده بود. به موازات آن، حمزه (ص ۴۲) این جنگ انتقام‌جویانه را به شاپور، پسر اشك، نسبت داده است. طبری (ج ۱، ص ۷۰۴)، از قول ابن‌الکلبی، مانند کتاب حاضر، این جنگ را از اولین پادشاه این خاندان، اشك، فرزند دارا، دانسته است.

شاه گودرز، فرزند شاپور (ص ۲۹۰)، از یهود انتقام خون یحیی فرزند زکریا را گرفت و حمزه (ص ۴۲ و دنباله آن) او را گودرز، فرزند اشك، می‌نامد. با وجود این که این نام در دو فهرستش از شاهان اشکانی نیامده (صص ۱۴ و ۲۶)، و بنا بر روایت طبری، گودرز فرزند اشکان است.

گزارش درباره اردوان بزرگ (ص ۲۹۹) عیناً در طبری دیده می‌شود (ج ۱، ص ۷۰۹). از مرگ ساسان، پدر اردشیر (ص ۳۰۰)، در «شاهنامه» ذکری نشده است. فرار اردشیر از دربار اردوان و تعقیب او (ص ۳۰۲)، تسخیر استخر و جنگ به تسلیم انجامیده اردوان (ص ۳۰۳) در این کتاب، پس از روایات

دیگر آمده است. گزارش فردوسی درباره رفتن اردوان و فرزندانش و درباره جنگ بر ضد گردان و گزارش درباره کرم و هفتواد^{۸۴} و داستان مهرک و گزارش دختر اردوان و برادرش و گزارش موبد و زادن شاپور و گزارش زادن هرمز در کتاب حاضر نیست. فردوسی نه به نامه‌یی که به پادشاهان نوشته شده (ص ۳۰۲) اشاره کرده (این داستان تقریباً با عباراتی مشابه در تاریخ ابن بطریق آمده است: ج ۱، ص ۳۶۶ و دنباله آن). و نه درباره جست و جوی کتابهایی که اسکندر به یونان فرستاده بود روایتی آورده و نه درباره تشکیلاتی که برای موبدان و هیربدان و غیره برقرار کرده سخنی گفته است. (ص ۳۰۶: این مطلب ظاهراً تکرار آنچه را که درباره فغفور شاه آورده نیست: مؤلف می‌خواهد درباره کتابهایی که اردشیر به ایران بازگردانیده سخن گوید.)

در داستان جنگ شاپور با رومیان (ص ۴۸۸)، «شاهنامه» از محاصره و تسخیر نصیبین^{۸۵} سخن نگفته و مطالب دیگر آورده است. داستان حضر، رضیزن و نصیره (ص ۳۱۰) که ابن بطریق (ج ۱، ص ۳۶۹) و ابن قتیبه (ص ۳۲۲) در ذیل پادشاهی اردشیر آورده‌اند، در «شاهنامه» با تفاوت‌های قابل توجهی، در پادشاهی شاپور ذوالاکتاف آمده است. طبری نیز (ج ۱، ص ۸۲۷ و دنباله آن) این وقایع را با جزئیاتی متفاوت با متن حاضر نقل می‌کند. اشعار ابوداد الایادی و اعشی و عدی بن زید را (ص ۳۱۱ و دنباله آن) طبری نیز نقل کرده، ولی مؤلف نه از طبری، بلکه از يك اثر قدیمی‌تر گرفته‌است، زیرا ثعالبی از شعر عدی قطعاً طولانی‌تری را نسبت به طبری، آورده است. فردوسی هیچ‌یک از حوادث مربوط به هرمزد و پنج جانشینش را ذکر نکرده. او تاریخ مانی را در ذیل حکومت شاپور ذوالاکتاف آورده است.

۸۴. داستان هفتواد و کرم سبب که دخترش بر دوکدان نهاد - «شاهنامه»، چاپ مسکو، ج ۷، ص ۱۳۹ و دنباله آن.

۸۵. داستان عقربهای شهرزور و افکندن آنها در شهر نصیبین در «زبدت‌التواریخ» حافظ‌ابرو نیز آمده است (نسخه خطی بخش ایرانی کتابخانه ملی، ضمیمه ۱۶۰، ردیف ۱۷۸۷).

لشکرکشی هرمزد بر ضد هیاطله و نصب ستون (علامت) مرزی (ص ۳۱۷) را ظاهراً هیچ‌یک از تواریخ قدیم به این شاه نسبت نداده‌اند.^{۸۶}

داستان خدمتگزاران و درباریان که از ترس بهرام، فرزند بهرام، یکسره دست از خدمت کشیده بودند (ص ۳۲۲)، در هیچ‌یک از تواریخ قدیم دیده نمی‌شود. این داستان را حافظ‌ابرو، و به نقل از او، میرخواند روایت کرده‌اند، چنان‌که روایتی دیگر نیز با تغییر نام شاهی که داستان دربارهٔ او است، از حافظ‌ابرو نقل کرده که مستند به روایت اصلی و برگرفته از «مرزبان‌نامه»^{۸۷} است. شبیه به آن حکایتی است که مسعودی نقل کرده (ج ۲، ص ۱۶۹ و دنبالهٔ آن) و روش ناشایست بهرام را در آغاز فرمانروایی و بازگشتش به عواطف و روشهای بهتر را نشان می‌دهد. گزارشهای مربوط به نرسی (ص ۳۲۵) در هیچ‌یک از تواریخ کهن دیده نمی‌شود.

حکایت آبستنی مادر شاپور ذوالاکتاف و دورهٔ کودکی این پادشاه (ص ۳۲۷) در بسیاری از موارد با آنچه در «شاهنامه» آمده متفاوت است. کتاب حاضر با روایت ابن بطریق (ج ۱، ص ۳۸۹) و با نوشتهٔ ابن‌قتیبه در آن بخشی که با روایت ابن بطریق مشابه است (ص ۳۲۳) مطابقت دارد. نظیر این داستان نیز در طبری دیده می‌شود (ج ۱، ص ۳۳۶).

داستان لشکرکشی شاپور ذوالاکتاف بر ضد قبایل عرب (ص ۳۳۱) بطور کلی با حکایت طبری (ج ۱، ص ۸۳۹) مطابق است. دو بیت برداشته شده از خطابهٔ علی (ع) دربارهٔ قلع و قمع قوم ایاد (ص ۳۳۲) در «تاریخ مسعودی» نیز آمده است (ج ۲، ص ۱۷۸).

۸۶. حافظ‌ابرو نظیر این گزارش را آورده است (نسخهٔ خطی ایرانی کتابخانه ملی، ضمیمهٔ ۱۶۰، ردیف ۱۷۹).

۸۷. حافظ‌ابرو (نسخهٔ خطی فارسی کتابخانه ملی، ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۶۰، ردیف ۱۸۰۷۰ و دنبالهٔ آن)، در مورد میرخواند، نگاه‌کنید به S. de Sacy: «یادداشت‌هایی دربارهٔ عتیقه‌های متنوع ایران» (ص ۲۹۷ و دنبالهٔ آن، ۳۰۴ و دنبالهٔ آن). مقایسه شود با Zeitschrift d. deutsch morgenland Gesellschaft ج ۵۲، ص ۲۸۰، و دنبالهٔ آن.

داستان اسیر شدن شاپور و رهایی اش و جنگ به تسلیم انجامیده در زیر باروی جندی شاپور و اسارت امپراطور که تقریباً با تفصیلی مشابه در «تاریخ مسعودی» (ج ۲، ص ۱۸۱ و دنباله آن) و قسمتی از آن، در «تاریخ طبری»، (ج ۱، ص ۸۸۴، و چند قسمت آن، با همان عبارات) در کتاب ابن بطریق (ج ۱، ص ۴۱۸ و دنباله آن) روایت شده و با «شاهنامه» متفاوت است.^{۸۸} دیگر داستانهای جنگی شاپور و داستان بیماری اش و پزشک هندی در این کتاب نیست. کتاب حاضر درباره بیماری شاپور داستان کاملتری از دیگر تواریخ نقل می‌کند و درباره انتخاب سالمترین شهر، روایتی متفاوت می‌آورد.

اردشیر پنابر نوشته این کتاب (ص ۱-۳۴۰) یک ماه پس از تولد شاپور از یک سوگلی هرمز زاده شده. در «شاهنامه»، او جوانترین برادر شاپور است. اردشیر به مدت ده سال با دادگستری حکومت کرد و با ترتیباتی شایسته و با میل خود، قدرت را به فرزند برادر واگذار کرد.

شاپور، فرزند شاپور، بر اثر تصادف بمرد (ص ۳۴۴)، چنان‌که فردوسی نیز همین‌گونه روایت کرده است. ولی کتاب حاضر روایت دینوری و طبری را که به موجب آن، شاپور به قتل رسیده بود، نیز ذکر می‌کند.

بهرام، فرزند شاپور، پس از یازده سال پادشاهی کشته شد (ص ۳۴۶). بنابر روایت «شاهنامه»، او پس از چهارده سال پادشاهی، بر اثر بیماری درگذشت. یزدگرد بزهکار (ص ۳۴۷)، بنا بر روایت «شاهنامه» برادر بهرام است. کیفیتی که فردوسی درباره بیماری وی و چشمه سو^{۸۹} نقل کرده، در این کتاب و دیگر تواریخ قدیم دیده نمی‌شود.

۸۸. روایت دیگری از این حادثه و محاصره جندی شاپور و اسارت امپراطور را حافظ ابرو آورده است. در این حکایت، وزیر اردشیر، به نام برسام، در لباس بازرگان و پزشک و سپس خود اردشیر به دربار بطریق روم رفتند. داستان افسانه مانند رهایی اردشیر با داستان مشابه در «شاهنامه» متفاوت است (نسخه خطی ایرانی کتابخانه ملی، ضمیمه ۱۶۰، ردیف ۱۷۳ و دنباله آن).

۸۹. «شاهنامه»، چاپ مسکو، ج ۷، ص ۲۸۳، و دنباله آن.

شرح زندگی بهرام گور (ص ۲۴۸) با روایت فردوسی در بسیاری از موارد متفاوت است و «شاهنامه» در بسیاری از روایتها، درباره انتخاب شاه و رایزنی میان بهرام و بزرگان، با گفته طبری مطابقت دارد. فردوسی درباره نامزدی منذر برای پادشاهی ملك عرب و این که بهرام زبانهای بیگانه می دانسته، سخنی نگفته است. درباره زباندانی بهرام، مسعودی روایت کرده است (ج ۲، ص ۱۹۱ و دنباله آن) - یا دو شعر که در کتاب حاضر، بنا بر قول ابن خردادبه آمده است (ص ۳۵۸) ۹۰.

تاریخ لشکرکشی بهرام بر ضد خاقان و سرگذشتشان در هندوستان موافق است و گاه عیناً برابر است یا متون ابن قتیبه (ص ۳۲۶)، ابن بطریق (ج ۲، ص ۸۱ و دنباله آن) و طبری (ج ۱، ص ۸۶۷، و دنباله آن). دیگر حوادث افسانه‌ی بهرام گور که فردوسی حکایت کرده، در کتاب حاضر دیده نمی‌شود. روایاتی که درباره مرگ بهرام گور در «شاهنامه» آمده، با آنچه در تواریخ متقدم آمده است به کلی متفاوت است. یزدگرد، فرزند بهرام گور مسئولیت انتخاب یکی از دو فرزند خود را برای جانشینی به بزرگان واگذار (ص ۳۶۸). بنا بر آنچه در «شاهنامه» آمده است، وی هرمزد را که بسیار جوانتر از فیروز بود، به جانشینی خود برگزید.

جنگ میان هرمزد و فیروز برای تصاحب تاج (ص ۳۶۹)، دوبار لشکرکشی فیروز (ص ۳-۳۷۲) بر ضد هیاطله، بنا بر روایت فردوسی و یعقوبی (ج ۱، ص ۱۸۴) به صورت یک نبرد، درهم آمیخته است (ج ۱، ص ۱۸۴). ولی دو روایتی که طبری آورده (ج ۱، ص ۸۷۳ و ۸۷۸) و همچنین حوادثی که پس از شکست و مرگ فیروز روی داد (ص ۳۷۴)، رقابت بلاش و قباد و فرار قباد (ص ۳۷۵)، پادشاهی بلاش و هجوم قباد (ص ۳۷۸) و تاریخ مزدک (ص ۳۸۵) به صورتی متفاوت با این کتاب در

۹۰. شعر پارسی بهرام گور (ص ۳۵۹) غالباً در تاریخ ادبیات و منتخبات اشعار نقل شده است. بنا بر نوشته «روضه السلاطین» فخر بن محمد امیر هروی (نسخه خطی ایرانی کتابخانه ملی؛ بنیاد قدیم، شماره ۳۲، برگ ۴) مصراع دوم پاسخ محبوبه چنین است: نام بهرام تورا و پدرت بوجبله.